

پیرامون سفر رهبران انقلابی
امریکای لاتین به ایران

از انقلابیون طلبکار نباشیم فکری برای بدهی خود کنیم

در خبرها آمده که اوا مورالس رییس جمهور چپ گرا و مترقی بولیوی بزودی به ایران سفر خواهد کرد. با سفر او، احتمالاً همان تبلیغاتی راه خواهد افتاد که هر بار با سفر یکی از رهبران مترقی و چپ گرای امریکای لاتین به ایران و دیدار با رئیس جمهور رسمی کشور شروع می شود و دولت احمدی نژاد نیز خود بدان دامن می زند. یعنی ناگهان عده ای در طیف چپ صدای اعتراض خود را بلند می کنند و نحوه این اعتراض هم طوریکه که گویا رهبران امریکای لاتین در حمایت از احمدی نژاد وارد ایران شده اند. دقیقاً همان چیزی که امثال احمدی نژاد دنبال اثبات آن هستند. گویی مثلاً چاوز و ارتگا اعلام کرده اند تنها و تنها و به این شرط که احمدی نژاد رئیس جمهور ایران باشد و به استقبال آنان برود به کشور ما سفر خواهند کرد. در حالی که می دانیم مثلاً بنای مناسبات ایران با ونزوئلا و چاوز نخستین بار در زمان رییس جمهوری محمد خاتمی و با سفرهای متقابل آن دو پی ریخته شد.

مضحک اینجاست که منتقدین به این سفرها کسانی از طیف سوسیال دمکرات یا چپ "رادیکال" هستند که انتخابات ریاست جمهوری را تحریم کردند و مدعی بودند که میان احمدی نژاد با دکتر معین و کروبوی و هاشمی و غیره تفاوتی نیست. اگر این چنین است پس تکلیف اورتگا و چاوز و مورالس و کاسترو و دیگرانی که بعدها در امریکا و دیگر قاره های جهان بر سرکار خواهند آمد چیست و آنان برای برقراری روابط با ایران و مردم ایران چه کار کنند؟ آنان چند دهه باید صبر کنند و چند انتخابات باید در ایران انجام شود که این آقایان معترض داخلی و خارجی تصمیم بگیرند در انتخابات شرکت کنند یا بنحوی که لابد خود می دانند یک رئیس جمهور دیگر و مورد پسند آنان سر کار بیاید؟

در زمان شاه می گفتند اتحاد شوروی به مردم ایران خیانت کرده است. پرسیده می شد چه جور خیانت کرده است؟ می گفتند رهبران شوروی به ایران می روند و می آیند و با شاه ملاقات می کنند و برای او ذوب آهن ساخته اند! مثل اینکه شوروی ذوب آهن را برای شاه و به اندازه جیب او ساخته بود که هر جا رفت بگذارد در جیبش و با خود ببرد. دیدیم که شاهان می آیند و می روند و گاهی هم دیگر نمی آیند اما ذوب آهن می ماند. درست مثل ماجرای انرژی اتمی که اگر حاکمیت دست به ماجراجویی نزنند و همه چیز را به باد ندهد، می تواند برای ایران بماند؛ چه احمدی نژاد و اساساً جمهوری اسلامی باشد و یا نباشد.

احمدی نژادها هم می روند ولی روابط فرهنگی و اقتصادی میان ملت های ایران و نیکاراگوئه و کوبا و ونزوئلا و بولیوی و غیره باقی می ماند و باید کوشید نظامی و یا کسانی جای نشین شوند که حافظ این مناسبات باشند و آن را گسترش دهند. از این روابط باید استقبال کرد و حتی باید امیدوار بود که هر چه بیشتر و بیشتر توسعه یابد و عمیق تر شود. از این خرمن پول نفتی که خرج باندهای قاچاق مواد مخدر و تامین هزینه های سپاه بدر و قدس و اطلاعات سپاه و وابسته های به اصطلاح فرهنگی در اروپا و چاه سلاح اتمی و موشک های شهاب و غیره می شود، اگر ارزنی از آن به کمک ملت های فقیری برسد که در سخت ترین و دشوارترین شرایط روبروی امریکا قرار گرفته اند چه اشکالی دارد؟ تازه این روابط دو طرفه است و مردم ایران هم از آن، اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی، بهره مند خواهند شد.

اما این که چه کسی رئیس جمهور ایران باشد و به استقبال ارتگا و چاوز برود دیگر مسئله رهبران امریکای لاتین نیست. مشکل انفعال ما را در انتخابات یا پیش یا پس از آن را، آنان

نمی توانند حل کنند یا در آن دخالت کنند. این مسئله ماست که بار دیگر اگر انتخاباتی شد و امکانی برای گزینش وجود داشت تلاش خود را بکنیم که رییس جمهوری در ایران سر کار باشد که لااقل امثال ارتگا و چاوز هم شرمنده سفر خود به کشور ما نباشند. چپ ونزوللا و نیکاراگوئه و بولیوی وظیفه خود را در قبال همزمانشان در جهان انجام داده اند. اکنون نوبت ماست که وظیفه مان را انجام دهیم. طلبکار آنان نباشیم و مسئله را معکوس نکنیم، فکری برای بدهی خود کنیم!

راه توده ۱۳۸ ۲۰۰۷,۰۷,۰۲